KAYNAK: T. Yazıcı-A. N. Tokmak-M. Kanar, ***Eski İran Nesrinden Seçmeler***, **s. 157-158**

**حکایت (از چهار مقاله)**

فرخی از سیستان بود. پسر جولوغ، غلام امیر خلف بانو، طبعی بغایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی و چنگ تر زدی و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان و این دهقان او را هر سال دویست کیل پنج منی غلّه دادی و صد درم سیم نوحی، او را تمام بودی. اما زنی خواست هم از موالی خلف و خرجش بیشتر افتاد و دبّه و زنبیل در افزود . فرخی بی برگ ماند و در سیستان کس دیگر نبود مگر امرای ایشان. فرخی قصّه بدهقان بر داشت که مرا خرج بیشتر شده است، چه شود که دهقان از آنجا که کرم اوست غلۀ من سیصد کیل کند و سیم صد و پنجاه درم، تا مگر با خرج من برابر شود. دهقان بر پشت قصۀ توقیع کرد که این قدر از تو دریغ نیست و افزون از این را روی نیست. فرخی چون بشنید مأیوس گشت و از صادر و وارد استخبار میکرد که در اطراف و اکناف عالم نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آورد، باشد که اصابتی یابد. تا خبر کردند او را از امیر ابو المظفر چغانی بچغانیان که این نوع را تربیت می کند و این جماعت را صله و جایزۀ فاخر همی دهد و امروز از ملوک عصر و امرای وقت درین باب او را یار نیست. قصیده یی بگفت و عزیمت آن جانب کرد.